

چکیده

در گستره ادب فارسی، مسائل تعلیمی و اندرزی از جایگاه مهمی برخوردار است، به طوری که نفوذ و سیطره آن را در همه گونه‌های ادبی شاهد هستیم. در این بین، برخی آثار کاملاً بر این مبنا نوشته شده‌اند که مجموعه‌ای از اخلاقیات را در قالب داستان به مخاطب انتقال دهند که در این بین، روضه‌العقول و مرزبان‌نامه قابل توجه‌اند. در این پژوهش، با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و استناد به منابع کتاب‌خانه‌ای، حکایت «مناظره دیو گاوپای با مرد دینی» از روضه‌العقول با حکایت «دیو گاوپای و دانای دینی» از مرزبان‌نامه به لحاظ بازنمایی آموزه‌های تعلیمی، تحلیل و مقایسه شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دو نویسنده بیش از همه بر آموزه‌های «خردورزی و علم‌آموزی» و «نکوهش دنیا و دنیاستیزی» تأکید کرده‌اند. همچنین، ملطیوی به مسائلی چون: «نکوهش غرور و خودبرتربینی؛ نیکوسخنی؛ زهدگرایی و پرهیزگاری؛ خدامحوری و توکل به حق تعالی؛ قناعت‌ورزیدن و اهمیت راست‌گویی و راست‌کرداری» اشاره کرده و وراوینی هم، از اندرزهایی چون: «نکوهش گرایش به هوی و هوس؛ ممکن‌الخطا بودن حواس آدمی و نکوهش تقدیرگرایی و تسلیم بودن» سخن گفته است. این بررسی مشخص نمود که تنوع و فراگیری اخلاقیات در روضه‌العقول افزون‌تر است که این امر می‌تواند ناشی از حجم بیشتر تألیف ملطیوی باشد.

کلیدواژگان: روضه‌العقول، مرزبان‌نامه، دیو گاوپای و مرد دینی، آموزه‌های تعلیمی.

^۱ دکتری زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه فرهنگیان (شهید باهنر بیرجند)،

habibhajipoor.bn@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۰)

اخلاقیات در ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. کمتر اثری را می‌توان یافت که در آن، به این مقوله پرداخته نشده باشد. به اثری تعلیمی گفته می‌شود که «دانشی را برای خواننده تشریح می‌کند یا مسائل اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه می‌کند». (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۴۷) استفاده از این مضامین، تنها محدود و منحصر به آثار اندرزی نیست، بلکه در گونه‌های دیگر ادبی مانند حماسی، غنایی، نمایشی و ... شاهد بازتاب آن هستیم. «بخش عظیمی از ادبیات فارسی را ادبیات تعلیمی می‌سازد؛ چه ادبیات فارسی مجموعه‌ای از نوشته‌های اخلاقی، حکمی، فلسفی، دینی، سیاسی، انتقادی و درس‌نامه‌هاست و این‌ها جملگی زیرمجموعه ادبیات تعلیمی هستند». (انوشه، ۱۳۸۰، ج ۲: ۴۵)

هدف اصلی در ادبیات تعلیمی، ارتقا و اعتلای کیفیت کمال معنوی و شکوفایی شخصیتی در مخاطبان است تا از این طریق، بسترهای لازم برای ظهور و نمود یکی از شاخصه‌های اصلی تحقق جامعه آرمانی یعنی عامل انسانی ایده‌آل، فراهم شود. شاعران و نویسندگان در همه ادوار تاریخی و جوامع گوناگون، از زبندگان و برجستگان بوده‌اند. از این‌رو، در درک و دریافت معضلات اجتماعی از دیگر مردم پیش بوده‌اند. برخی از افراد این گروه فرهنگی، به دلیل تعهد و خویش‌کاری ادبی، سعی در بازنمایی آسیب‌ها در آثار خود داشته‌اند. آن‌ها با تکیه بر قدرت قلم خویش، بسیاری از دردها و کاستی‌ها را منعکس می‌کردند و با عنایت به جهان‌بینی خود، راهکارهایی را برای برون‌رفت از این شرایط، ارائه می‌دادند. بدین ترتیب، اثر خود را به مرام‌نامه‌ای اندرزی و تعلیمی بدل می‌کردند؛ زیرا از دید غالب آن‌ها، نبود اخلاقیات در جامعه و کم‌رنگ‌شدن مسائل تعلیمی، عامل اصلی پیدایی چنین بحران‌هایی است. ادبیات کهن فارسی مملو از آثاری این‌چنینی است. نویسندگان و شاعران متعددی سعی کرده‌اند دین خود را به جامعه و مردم ادا کنند و افزون بر طرح و شرح دغدغه‌های شخصی و فردی، از موضوعاتی که به مردم مربوط می‌شود، سخن بگویند. این شاخصه، آثارشان را دووجهی ساخته است. آن‌ها روش‌های

متنوعی را برای بازنمایی اخلاقیات به کار گرفته‌اند که استفاده از ظرفیت داستان‌های تمثیلی از آن جمله می‌باشد. «این‌گونه اندرز و حکمت گفتن و این شیوه داستان‌سرایی در ادب فارسی و حتی در فرهنگ ایرانی قبل از اسلام، سابقه‌ای قدیمی دارد و شاید بتوان گفت از قدیمی‌ترین ادوار، کتب اخلاقی به همین شیوه تدوین می‌شده است.» (محجوب، بی‌تا: ۶۰۴) این داستان‌ها زمینه‌های لازم را برای خلق شخصیت‌های انسانی و غیرانسانی و ارائه مجموعه‌ای از موضوعات اخلاقی و تبیین آن به صورت غیرمستقیم و چندلایه فراهم کرده است. بنابراین، مخاطب بی‌آنکه احساس کند، در مجلس وعظ و تذکیر نشسته است و بدون دلزدگی و سأم‌ت معمول که در چنین مجالسی ایجاد می‌شود، با دریایی از گنجینه‌های اخلاقی مواجه می‌شود و ضمن شنیدن یک یا چند داستان کوتاه و بلند، خود را جایگزین شخصیت‌ها می‌کند و در نهایت، تلنگری به ذهن و وجدانش زده می‌شود و برای اصلاح خویش عزمی سترگ پیدا می‌کند.

۱-۱. بیان مسأله

روضه‌العقول از محمد غازی ملطیوی و مرزبان‌نامه از سعدالدین وراوینی، دو اثر داستانی با محتوای اندرزی و تعلیمی هستند. این دو اثر به همراه کلیله و دمنه، سه‌گانه آثار داستانی تعلیمی را در گستره ادبیات فارسی کهن شکل می‌دهند. روضه‌العقول در سال ۵۹۸ هجری نوشته شده و «روایتی دیگر از مرزبان‌نامه است ... و این روایت کمی پیش از بیست سال از تحریر مرزبان‌نامه نگاشته سعدالدین وراوینی نوشته شده است.» (ملطیوی، ۱۳۸۳، مقدمه: ۷) سبک هر دو کتاب، فنی و مصنوع است و نویسندگان از واژگان عربی بسیاری برای تبیین مفاهیم اندرزی و نیز، نشان دادن قدرت قلم خود، سود برده‌اند. همچنین، در اثنای داستان، بیت‌هایی به عنوان تکمله مطالب بیان‌شده، ذکر گردیده است. ویژگی دیگر روضه‌العقول و مرزبان‌نامه، گنجاندن چند داستان فرعی در اثنای حکایت اصلی است. این داستان‌های عمدتاً تمثیلی، دارای شخصیت‌هایی انسانی یا

غیرانسانی هستند. ریشه حکایت‌های موجود در دو کتاب به مرزبان‌نامه اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین بازمی‌گردد. ملطیوی و وراوینی این اثر را که به زبان طبری باستان بوده است، به زبان فارسی دری برگردان کرده‌اند. حجم روضه‌العقول بیش از دو برابر مرزبان‌نامه وراوینی است و در مجموع، ۹۱ حکایت دارد که «از این مقدار، ۵۱ حکایت با مرزبان‌نامه وراوینی مشترک و چهل حکایت دیگر از مرزبان‌نامه مفقود است». (نظری، ۱۳۸۰: ۱۳۶) یکی از حکایت‌های مشترک، تقابل دیو گاوپای با مرد دینی است که دو نویسنده مجموعه‌ای از آموزه‌های اخلاقی و تعلیمی را ضمن آن به مخاطب انتقال داده‌اند. در این پژوهش، با تکیه بر حکایت مذکور، ظرفیت‌های اندرزی دو اثر بررسی و با هم مقایسه شده است تا به پرسش‌های ذیل پاسخ داده شود:

- دغدغه‌های تعلیمی ملطیوی و وراوینی در این حکایت کدام است؟
- پربسامدترین آموزه‌های اخلاقی در دو اثر کدام است؟
- وجوه افتراق اندرزا در دو حکایت کدام است؟
- چه ارتباطی میان بن‌مایه‌های دینی و موضوعات اندرزی در دو اثر وجود دارد؟

۱-۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

همه جوامع به همان اندازه که به پیشرفت‌های صنعتی نیاز دارند، باید در عرصه‌های فرهنگی و اخلاقی نیز، رشد کنند تا مردم از شعور و درک لازم برای استفاده درست و بهینه از دست‌آوردهای نوین برخوردار شوند. نبود اخلاقیات در جوامع مختلف و رشد یک‌سویه فن‌آوری، بی‌تردید موجب بروز آسیب‌های فردی و اجتماعی متعدد خواهد شد. آثار ادبی و قدرت قلم نویسندگان یکی از بسترهای مناسب جهت بازنمایی اخلاقیات است. نویسندگان با بیان جزیل و شیوای خود، بسیاری از اندرزهای انسان‌ساز را تبیین و تشریح کرده و مخاطبان خود را در هر دوره و زمانه‌ای به سمت وسوی درستی و راستی هدایت می‌کنند. از آنجا که اخلاقیات منحصر و محدود به دوره‌ای خاص نیست و

همیشه قابل استناد است، می‌توان با تدقیق در متون کلاسیک فارسی، به گنجینه‌های ارزشمند تعلیمی و اندرزی دست یافت و آن را برای نسل امروز بازنمایی کرد و مانع بروز بسیاری از کژروی‌ها و بحران‌های فردی و جمعی شد. با عنایت به این موضوع، اهمیت و ضرورت تحقیق حاضر، هویدا می‌گردد.

۳-۱. روش تحقیق

این تحقیق به روش توصیفی- تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای پرداخته شده است. جامعه آماری تحقیق، روضه‌العقول ملطیوی و مرزبان‌نامه وراوینی و حجم نمونه، حکایت «مناظره دیو گاوپای با مرد دینی» از روضه‌العقول و حکایت «دیو گاوپای و دانای دینی» از مرزبان‌نامه است. ساختار کلی تحقیق به این شکل است که ابتدا، خلاصه حکایت‌ها تشریح شده و سپس، آموزه‌های تعلیمی همسان در دو اثر بازنمایی گردیده است. در ادامه، ابتدا آموزه‌های اندرزی غیرمشترک در روضه‌العقول ذکر شده و سپس، همین روش برای مرزبان‌نامه به کار گرفته شده است. در نتیجه‌گیری هم، مقایسه‌ای میان این آموزه‌ها صورت گرفته است.

۴-۱. پیشینه تحقیق

تاکنون، در ارتباط با روضه‌العقول، پژوهش‌های اندکی انجام شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تنها جلیل نظری (۱۳۸۰) در مقاله‌ای به مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی اثر مذکور در سه بخش بلاغی، دستوری و لغوی پرداخته و به این نتیجه رسیده که به‌کارگیری واژگان مجعول در روضه‌العقول نسبت به کتب هم‌نوع خود، بیشتر بوده است. درباره مرزبان‌نامه هم، در یک پژوهش به ابعاد تعلیمی آن اشاره شده است. ترک‌لادانی و رحیمی رکنی (۱۳۹۶) در مقاله خود شخصیت و درون‌مایه اخلاقی را در مرزبان‌نامه و فابل‌های لافونتن بررسی کرده‌اند. از دید آن‌ها، در اثر وراوینی به

موضوعات اخلاقی توجه بیشتری شده و در هر دو اثر، اخلاقیات در خدمت بازنمایی مسائل اجتماعی و سیاسی و بهبود اوضاع و شرایط مردم قرار گرفته است.

۱-۵. خلاصه حکایت‌ها

در سرزمینی گروهی از دیوان به رهبری گاوپای زندگی می‌کردند. آن‌ها بدی‌ها و پلشتی‌ها را در سراسر زمین گسترانیده بودند. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه مردی دینی صومعه‌ای برپا ساخت و با زهد و پارسایی بخش عمده‌ای از مردمان را به نیکویی دعوت کرد و اهداف دیوان را مبنی بر اضمحلال نوع بشر مختل نمود. این موضوع، گاوپای و دستوران او را بر آن داشت تا برابر مرد دینی ایستادگی نشان دهند و راه‌های گوناگونی را برای غلبه بر او بیازمایند. یکی از دستوران به نام شیوه پیشنهاد کرد تا با فریب مرد دینی و زیبا جلوه‌دادن دنیا در نظر او، مردمان را نسبت به وی بی‌اعتماد کنند و در نهایت، پایگاه اجتماعی‌اش را نابود سازند. دیو گاوپای که تحت تأثیر آرزویش، حرص و کبر قرار داشت، این پیشنهاد را رد کرد و تصمیم به مقابله با مرد دینی به واسطه مناظره در مسائل دینی و غیردینی گرفت. با وجود رهنمودهای وزیران سه‌گانه مبنی بر اینکه در این رقابت، پیروزی با جبهه مقابل خواهد بود، گاوپای با بیش از هزار دیو به صومعه مرد دینی رفت و گفت‌وگو آغاز شد. دیو از موضوعات مختلف سؤال کرد و مرد دینی به همه پرسش‌ها پاسخی درخور داد. سرانجام، گاوپای شکست را پذیرفت و طبق پیمانی که در ابتدا با هم بسته بودند، دیوان به زیر زمین و درون غارها گریختند و از روی زمین محو شدند. در اثنای این حکایت، چند داستان فرعی دیگر نیز، از زبان وزیران و دیو گاوپای بازگو شده است. این داستان‌ها در راستای روایت اصلی قرار دارند و آموزه‌های اخلاقی متنوعی را در خود جای داده‌اند.

۲-۱. آموزه‌های تعلیمی مشترک

همان‌طور که پیش از این بیان شد، وراوینی و ملطیوی آثار خود را به تقلید و تتبع از مرزبان‌نامه اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین نوشته‌اند. به عبارت دیگر، روضه‌العقول و مرزبان‌نامه ریشه در یک آبشخور ادبی دارند. اگرچه در بازنمایی حکایت‌ها تفاوت‌هایی قابل تأمل میان دو کتاب دیده می‌شود، ولی در پنجاه‌ویک حکایت، دو نویسنده مشترک عمل کرده‌اند. از این‌رو، می‌توان شاهد شباهت‌های فکری بسیاری در حوزه مسائل اندرزی و تعلیمی در جهان‌بینی آن‌ها بود. به ویژه آنکه، هر دو مسلمان بوده‌اند و آراء تعلیمی توصیه‌شده در این دین را منعکس کرده‌اند. در این بخش، آموزه‌های تعلیمی مشترک در روضه‌العقول و مرزبان‌نامه که عبارت است از: «اهمیت خردورزی و علم‌آموزی؛ نکوهش دنیا و دنیاپرستی؛ بردباری و صبوری، و مهمان‌نوازی» بازکاوی و تشریح شده است.

الف) اهمیت خردورزی و علم‌آموزی

خردورزی و دانش‌اندوزی یکی از مهم‌ترین اندرزهایی است که در غالب متون تعلیمی و غیرتعلیمی به آن اشاره شده است. شاید به این دلیل که تخلق آدمی به صفت اندیشه‌ورزی عامل و مایه برتری او بر دیگر آفریده‌ها شده است. بدیهی به نظر می‌رسد که اگر آدمی از این ویژگی دوری گزیند و یا غفلت ورزد، از مرتبه‌اعلی و برتر خود سقوط می‌کند و مقام و منزلتی چون حیوانات به دست می‌آورد. افزون بر این، ریشه بسیاری از کاستی‌های اجتماعی ناشی از فقدان خردورزی است. «دانش و آگاهی هم از جنبه رشد و فن‌آوری و تأمین رفاه و سلامت و هم از جنبه آموزشی برای حفظ و ارتقای سلامتی ... و هم از جنبه رشد و کمال شخصیت اجتماعی انسان اهمیت دارد... [بنابراین]

یکی از عوامل مهم در سلامت جسمی و روانی و اجتماعی انسان، داشتن دانش و آگاهی می‌باشد». (کریمی، ۱۳۸۷: ۱۱۱) از این‌رو، در آثار ادبی بر توجه به آن تأکید شده است.

در روضه‌العقول، نویسنده از زبان یکی از شخصیت‌های داستان بیان می‌دارد «کسی را که فکرت سلیم و فطنت تام نباشد، او را تلویح و تنبیه مفید نیاید». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۵) آنچه از این عبارت برمی‌آید، ارتباط میان اندیشه‌ورزی و هوشیاری است. افرادی که از تفکری سامان‌یافته برخوردار نباشند، در صورتی که با تذکر عاقلان مواجه شوند، بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرند و تغییری در کیفیت کنش و منش آن‌ها ایجاد نمی‌شود. از دید ملطیوی، «نفیس‌ترین گوهر، عقل است» (همان: ۱۸۸)؛ زیرا آدمی به واسطه بهره‌مندی از آن، به فضایل اخلاقی متعددی متخلق می‌شود و مقام و منزلتی شایسته به دست می‌آورد. در مناظره دیو و مرد دینی، خوی عملی دانسته شده که بدون اندیشه از آدمی سر می‌زند و در برابر، فضیلت با تکیه بر دو سنجۀ تجربه و اندیشه حاصل می‌شود: «دیو [به مرد دینی] گفت: خوی کدام است و فضیلت کدام؟ دینی گفت: خوی آن است که بی‌فکرت از مرد صادر شود. فضیلت آن است که به تجارب و تفکر حاصل آید». (همان: ۱۸۸) عقل عنصری ستوده شده است و همه انسان‌ها نسبت به بهره‌مندی از آن رضایت دارند: «دینی گفت: آنکه از او راضی‌اند، عقل است». (همان: ۱۸۷) دلیل خرسندی آن است که نتیجه و بازخورد بهره‌مندی از خرد، نیکو و خیر خواهد بود و در برابر، نادانی و ناآگاهی، حاصلی جز تباهی و پلیدی به بار نخواهد آورد. نویسنده با ایجاد این تقابل، مخاطبان خود را در مقام مقایسه قرار داده و آن‌ها را برای گرایش به علم‌آموزی و خردگرایی ترغیب کرده است: «دینی گفت: هرچه نتیجه عقل و ثمره خرد باشد، خیر است و هرچه ثمار جهل و ریع نادانی بود، شر است». (همان: ۱۸۸) افزون بر این، آدمی با تکیه بر خرد و عقل به رازهایی دست پیدا می‌کند و از آن آگاه می‌شود که کیفیت زندگی مینوی او را ارتقا می‌بخشد و از او انسانی کامل و شایسته تقدیر می‌سازد: «دینی گفت: ملک تعالی از آن مرا به حلیت عقل و زیور

فضل متحلی گردانید تا آن را که به چشم سر نتوان دید، به چشم سر به واسطه حزم و ذریعت ذکا بینم ... و منفعت عقل آن است که تو را از افعال ذمیم و طمع ناوجب منع کند». (همان: ۱۹۱) ملطیوی ثروت راستین را علم‌آموزی و تسلط بر دانش‌های گوناگون می‌داند. افزون بر این، او رسالتی مهم برای عالمان تبیین می‌کند و آن، آموزش دادن دانسته‌ها به دیگران است. بنابراین، صرفاً فراگیری دانش کافی نیست، بلکه باید آن را به دیگران نیز، آموزش داد: «آنکه ثروت اندر او است، جمع علوم است و صیانت آن و بذل کردن برحسب وقت بر اهل». (همان: ۱۹۰-۱۸۹)

در مرزبان‌نامه نیز، بر سودمند بودن این عنصر تأکید شده است. وراوینی باور دارد که آدمی با اعتماد به خرد و دانش، قادر به تسلط بر دشمن خونی خواهد شد. این توصیف نشان می‌دهد که دخالت دادن اندیشه و تفکر در هر عرصه‌ای حتی جنگ‌آوری، اثرگذار خواهد بود: «به مهارت هنر و غزارات دانش و یاری خرد و حصافت بر خصم چیرگی توان یافت». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۴) از دید نویسنده، کسانی که از قدرت نظامی بایسته‌ای برای مقابله با رقیب برخوردار نیستند، با یاری گرفتن از عقل، می‌توانند هدف خود را محقق کنند. در این رویکرد، سخنی ژرف نهفته شده است. به این معنا که رعیت و ستم‌دیدگان اگر به سلاح خرد مجهز شوند، توانایی لازم را برای به زیر کشیدن مستبدان روزگار از اریکه حکومت به دست می‌آورند و می‌توانند فضایی جدید و مبتنی بر دادگری ایجاد کنند: «چون استبداد ضعفا از پیشبرد کارها قاصر آید، استمداد از قوت عقل و رزانت رأی و معونت بخت و مساعدت توفیق کنند تا غرض به حصول پیوندد». (همان: ۲۴۴) انسان ماهیتی دووجهی دارد. یعنی از سویی به زیور عقل آراسته شده و با استمداد از آن، به رشد و شکوفایی می‌رسد و استعدادهای نهفته‌اش را آشکار می‌سازد و از سویی، اگر گرفتار آز و خشم شود، نفس بر او چیرگی می‌یابد و به انحرافات اخلاقی عدیده‌ای کشیده می‌شود و از موهبت‌های رحمانی محروم می‌گردد. بنابراین، وراوینی بر اساس قاعده اخلاقی بهره‌مندی از عقل یا محرومیت از آن، دو راه سعادت و شقاوت را

برای آدمی پیش‌بینی کرده است: «گوهر مردم از این هر دو (عقل / آرزو و خشم) مرکب [است] که هرگاه که گوهر عقل درو به جنبش آید، ذات او به لباس ملکیت مکنی شود و نفس او در افعال خود، همه تلقین رحمانی شنود». (همان: ۲۶۷) در گفت‌وگوی میان دیو و مرد دینی، دیو گواپای از ماهیت خرد می‌پرسد. مرد دینی با عنایت به باورهای ایدئولوژیک خود که از نهاد دین سرچشمه می‌گیرد، پاسخ می‌دهد: عقل هادی انسانی‌هایی است که راه حقیقت را گم کرده‌اند و در جاده گمراهی افتاده‌اند. همچنین، آدمی در پناه خرد، از غم‌ها دور می‌شود و شادی و بهجت در زندگی او نمود پیدا می‌کند. تکیه بر این عنصر، آدمی را از بیچارگی و درماندگی می‌رهاند و او را از فلاکت به سعادت می‌رساند و عاملی کارساز در دور ماندن از لغزش‌ها و خطاهای خرد و کلان می‌شود: «دیو گفت: خرد چیست؟ دینی گفت: آنکس چون راه حق گم کنی، او زمام ناقه طلبت را به جاده راستی کشد و چون غمگین شوی، انیس انده‌گسار و جلوس حق‌گزارت، او باشد و چون در مصادمات وقایع پایت بلغزد، دست‌گیرت او باشد و چون روزگارت به روز درویشی افکند، سرمایه توان‌گری از کیسه کیمیای سعادت او بخشد و چون بترسی در کنف حفظ او ایمن باشی. جان را از خطا و خطل و دل را از نیشان و زلل او مصون دارد». (همان: ۲۶۸) وراوینی از زبان مرد دینی صفاتی را برای مرد خرمند برمی‌شمرد. فراگیری این ویژگی‌ها نشان از آن دارد که عالم و آگاه بودن مجموعه‌ای از کنش‌های اخلاقی مطلوب را با خود به همراه می‌آورد و در مقابل، کسانی که از قوه عقل و اندیشه بی‌بهره‌اند، در واقع، خود را از ویژگی‌های اخلاقی بسیاری محروم می‌کنند: «دیو گفت: خردمند میان مردم کیست؟ دینی گفت: آنکس چون برو ستم کنند، مقام احتمال بشناسد و تواضع با فرودستان از کرم داند. عفو به وقت قدرت واجب شناسد و کار جهان فانی آسان فراگیرد و از اندیشه جهان باقی خالی نباشد. چون احسانی بیند، به اندازه آن سپاس دارد. چون اسائتی یابد، بر آن مصابرت را کار فرماید و اگر او را بستایند، در محامد اوصاف فزونی جوید و اگرش

ب) نکوهش دنیا و دنیاپرستی

در گستره ادب فارسی، دو ریکرد کلی در ارتباط با دنیا وجود دارد: دیدگاه نخست بیان می‌دارد که دنیا و مظاهر آن، مطرود و نامطلوب هستند و آدمی باید از وابسته شدن به آن پرهیز کند. بر این پایه، دنیا «گذرگاهی است پراغوا که آدمیان به تبع عصیان الهی بدان دچار شده‌اند؛ لذا باید تا آنجا که می‌توان از آن دوری کرد و به حداقل تلاش و بهره‌مندی از آن اکتفا نمود و با عبور هرچه سریع‌تر از آن به جهان دیگر رسید» (شجاعی‌زند، ۱۳۹۲: ۹۱) دیدگاه دوم این نگاه را تبلیغ می‌کند که در کنار لذت بردن از نمودهای این جهانی، باید مراقب و آگاه بود تا زیاده‌روی در این زمینه روی ندهد.

در روضه‌العقول و مرزبان‌نامه دیدگاه نخست یعنی دنیاستیزی منعکس شده است. ملطیوی درباره بی‌اعتباری دولت (به عنوان یکی از نمودهای دنیا) بیان می‌دارد که وقتی دولت ایام و اقبال از آدمی برداشته شود، به درختی خشکیده می‌ماند که هیچ ثمری برای آدمی ندارد و با کوچک‌ترین حادثه‌ای درهم می‌شکند. این توصیف تمثیلی به خوبی نشان می‌دهد که رویدادهای خوشایند این جهانی، عاریتی و ناپایدار هستند و آدمی نباید به آن دلخوش باشد: «چون دولت ایام دولت و هنگام اقبال گذشت، همچون درختی بود که اعراق آن خشک و اغصان آن قحول یافته بود. هرگاه که از هبوب عواصف و صدمت قواصف المی بدو رسد و یا به صدایی هایل گرفتار شود، بیفتد» (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۶۷) نویسنده باور دارد که روزگار، عزیزان را خوار می‌کند و انسان‌های دون‌پایه را بر گرامیان برتری می‌بخشد. این توصیف بدان معناست که در این جهان، همه امور آن‌گونه که باید پیش نمی‌رود و هر فردی در جایگاه خود قرار نمی‌گیرد و دنیا بر اساس شایستگی‌های انسان‌ها آن‌ها را صاحب مرتبه و مقام و منزلت نمی‌کند: «و عادت ایام و سیرت روزگار آن است که عزیز را ذلیل کند و رقیع را بر قریع و وضع را بر رفیع ترجیح نهد» (همان: ۱۶۸) ملطیوی در داستان، از زبان دیوان بیان می‌دارد که برای شکست دادن انسان‌های

غیرمستقیم و از راه زیبا جلوه دادن دنیا و مظاهر آن، مرد دینی را به لحاظ اخلاقی دچار فساد و انحراف کرد و موجب دزدگی پیروان از او شد. ملطیوی باور دارد که میان دین و دنیا تقابلی همیشگی وجود دارد و نمی‌توان آشتی و صلحی میان آن‌ها قائل بود. بر این پایه، دنیادوستان در صف نیروهای اهریمنی و دنیاستیزان در سپاه راستی و حقیقت جای می‌گیرند: «در این حادثه، اقتضای رای ثاقب آن است که دینی را به اشغال دنیا مشغول گردانی و رتق و فتق مهمات بدو سپاری تا او در این حطام قدر و جیفه متن مستغرق گردد. آن‌گه به هر وجه که خواهی، هتک و فتک او تو را میسر باشد». (همان: ۱۶۹)

در مرزبان‌نامه نیز، چنین نگاهی بازنمایی شده است. وراوینی اطلاع از بی‌اعتباری دنیا و دهش‌های آن را یکی از نشانه‌های خردمندی می‌شمارد و بیان می‌کند که اهل اندیشه و تدبیر به خوبی می‌دانند که وضعیت روزگار بر یک منوال باقی نمی‌ماند و دولت بخت و اقبال، پایدار و مانا نخواهد بود: «بر رای خردمندان کارآزموده پوشیده نیست که دو چیز بر یک جال پاینده نماند: یکی دولت در طالع، دوم جان در تن که هر دو را غایتی معلوم ... باشد». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۴) مؤلف مرزبان‌نامه، همچون ملطیوی از تمثیل درخت خشکیده و بی‌بر برای نشان دادن عاریتی بودن دولت اقبال استفاده کرده است. از دید او، این یک روال همیشگی است که از سوی دنیا دنبال می‌شود و انسان‌ها نیز، محکوم به تجربه آن هستند، مگر آنکه نسبت به مواهب دنیایی بی‌تفاوت باشند. ذکر صفت «غدار» برای روزگار، به خوبی نمایاننده آراء نویسنده نسبت به روزگار می‌باشد: «و چون روزگار دولت به سر آمد، درختی را ماند که مایه نداوت و طراوت ازو برود و ذبول و فتور بدو راه یابد، به نرم تربادی شاخ او بشکند و به کمتر دستی که خواهد از بیخش برآرد و بی‌موجبی از پای درآید و گردش روزگار غدار و قاعده گردون دوار همیشه چنین بوده‌ست». (همان: ۲۱۸) از آنجا که مرزبان‌نامه و روضه‌العقول از یک منبع ادبی واحد تتبع کرده‌اند، ساختار و محتوای کلی حکایت را به صورت یکسان و با دو بیان متفاوت به کار برده‌اند. همسانی ساختاری حکایت را در این بخش به روشنی می‌توان

مشاهد کرد؛ زیرا وراوینی به مثابه ملطیوی از تدبیر یکی از دستوران برای شکست دادن مرد دینی سخن می‌گوید. شیوه (وزیر اعظم دیو گاوپای) پیشنهاد می‌کند که برای چیره شدن بر دانای دینی باید او را به دنیا و مافیها وابسته کرد. در این صورت، او از دین و مبادی آن دور می‌شود و مردمی که هوادار و مطیعش هستند، نسبت به او بی‌اعتماد می‌شوند و حضورش را به عنوان راهبر و هادی پذیرا نمی‌شوند. این توصیف نشان می‌دهد که دل بستگی به دنیا تا چه اندازه در سقوط آدمی از جایگاه معتبری که دارد، مؤثر است: «اما تدبیر صالح و اندیشه منجح آنست که به وسوسه شیطانی و هندسه سحررانی اساس دنیادوستی در سینه او افکنی و او را به نقش زخارف درین سرای غرور مشغول و مشغوف گردانی و دیوار رنگین نگارخانه شهوات و لذات را در چشم او جلوه دهی و قطرات انگبین حرص از سر شاخسار امل چنان در کام او چکانی که ازدهای اجل را زیر پای خویش گشاده‌کام نبیند». (همان: ۲۲۳-۲۲۲) از دید وراوینی، دنیاطلبان به مثابه حلقه‌هایی بر در هستند که اگرچه خود را نزدیک به سرای بخت و اقبال می‌بینند، ولی هرگز قادر به راه‌یابی به درون سرا نیستند و در حسرت دست‌یابی به آن می‌سوزند و آه برمی‌آورند. پس، دنیادوستی در تقابل با نیک‌فرجامی قرار دارد: «طالبان دنیا حلقه در قناعت را به شکل مار می‌بینند که هر کس را دستور جنبانیدن آن حلقه نیست، لاجرم از سلوت سرای اقبال و دولت چون حلقه بر درند». (همان: ۲۳۶)

ج) بردباری و صبوری

یکی از صفات نیکو و پسندیده‌ای که هر انسان می‌تواند به آن متخلق شود، بردباری و شکیبایی در مواقع خشم و تندی است. ملطیوی از زبان مرد دینی، بهترین سیرت آدمی را بردباری می‌خواند: «دیو گفت: بهترین سیرت کدام است؟ ... دینی گفت: صبر». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۳) همچنین، از دید مرد دینی، قوی‌ترین فرد، آن است که در برابر سختی‌ها و دشواری‌های روزگار، شکیبا رفتار کند: «دیو گفت: کدام مرد قوی‌تر؟ دینی گفت: آنکه ... به عدال الیم و خوف شدید و کربت ملم، صبورتر». (همان: ۱۸۷) به نظر

می‌رسد که مرد دینی، نمود داستانی ملطیوی است؛ زیرا آراء او کاملاً در راستای دیدگاه‌های مؤلف روضه‌العقول قرار دارد.

در مرزبان‌نامه نیز، بر تخلق به این اصل اخلاقی تأکید شده است. وراوینی با اشاره به اینکه خشم و تندگی یکی از صفات دیوان و کارگزاران اهریمن است، در واقع اندیشه مخاطبان خود را به این سمت و سو سوق می‌دهد که انسان‌ها برای درآمدن به سپاه خداوند، باید بر خشم و عصبانیت خود فائق شوند و بردبارانه رفتار کنند: «دیو گاوپای چون این فصل بشنید، در وی تأثیری عجب کرد [و] آتش شیطنت او لهبات غضب برآورد، اما عنان عجلت از دست نداد. گفت: از شما زمان می‌خواهم که چنین کارها اگرچ توانی برنتابد، اما بی‌تأنی هم نشاید کرد و اگر چند تأخیر احتمال نکند، بی‌تقدیم اندیشه ژرف در آن خوض نتوان کرد». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۱۷) مؤلف در ادامه دیدگاه خود بیان می‌دارد انسان‌هایی که از آز و خشم پیروی می‌کنند، به صفت دیوان درمی‌آیند. یعنی عدم چیره شدن بر خشم و عصبانیت، به معنای سقوط از اصل انسانی، استحاله هویتی و تسلیم شدن در برابر القائنات شیطانی است: «هرکه گوهر آز و خشم درو استیلا کند، به صفت دیوان بیرون آید و در امر و نهی به القاء شیطانی گراید». (همان: ۲۶۷)

د) مهمان‌نوازی

از جمله ویژگی‌های مطلوب انسانی، احترام گذاشتن به مهمان است که ریشه در فرهنگ اصیل ایرانی دارد. در روضه‌العقول، مؤلف در اثنای حکایت اصلی، داستانی فرعی را ذکر می‌کند که در آن به صفت صاحب‌خانه پرداخته شده است. ملطیوی از زبان شیوه، در معرفی این فرد، بر ویژگی مهمان‌نوازی او اشاره می‌کند و می‌گوید: «شنیدم که شخصی بود به سماحت معروف و از سماجت مصروف، به سخاوت مرصد کرام شده و به ضیافت مقصد انام گشته. روزی او را مهمانی رسید و در آن حال، شراب چون نقش زیاد اسم بی‌وجود و فعل موجود داشت و آن شخص را در خانه یک صراحی شراب بود به حکم استعذار، مهمان را گفت که امسال در این شهر شراب موجود نیست، اما ما

را صراحی‌ای هست در خدمت تو احتسا رود تا که به مفاکعت تو استراحت زیادت گردد». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۷۲) از عبارات مذکور این نکته دریافت می‌شود که مهمان به قدری دارای ارج و قرب است که میزبان برای جلب رضایت مهمان گران‌قدرترین چیزی را که در خانه دارد، نثار وی می‌کند.

مؤلف مرزبان‌نامه در بخشی از حکایت، توصیفی از رفتار میزبان در قبال مهمان ارائه می‌کند. او می‌گوید هنگامی که فردی به خانه آن فرد می‌آید، با انواع کرامت‌ها حضورش را محترم می‌شمرد: «وقتی دوستی عزیز در خانه او نزول کرد، به انواع اکرام و بزرگ‌داشت قدم پیشباز رفت و آنچه مقتضای حال بود از تعهد و دلجویی تقدیم نمود. چون از تناول طعام پرداختند، میزبان بر سبیل اعتذار از تعذر شراب حکایت کرد». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۲۶) در ادامه می‌افزاید: «در چنین حالتی، دوستی به خانه او نزول کرد. آنچه رسم گرامی‌داشت ضیافت بجای آورد و ماحضری که بود، پیش بنهاد. به کار بردند و آتشی خوش برافروختند و از لطف محاورات و مفاکعات فواکه روحانی با ریحانی زمستانی برهم آمیختند». (همان: ۲۳۲) وراوینی در قالب داستان، با تکیه بر شخصیت‌ها، رفتارشناسی مطلوبی از میزبان در برخورد با مهمان ارائه کرده است.

۲-۲. آموزه‌های تعلیمی در حکایت «مناظره دیو گاوپای با مرد دینی» از روضه‌العقول

الف) نکوهش غرور و خودبرتربینی

معنای واژگانی غرور عبارت است از: فریب خوردن، فریفته شدن و گول خوردن. (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل مدخل) این مفهوم در اصطلاح به معنی اعتماد و تکیه کردن نفس به چیزی است که مطابق هوی و هوس باشد و طبع انسان به دلیل شبهه‌افکنی و فریب شیطان به آن گرایش پیدا می‌کند. پس، هر فرد بر اساس شبهه فاسدی معتقد شود که در دنیا یا آخرت به خیر و سعادت رسیده، مغرور است. (کاشانی، ۱۳۷۹، ج ۶: ۴۱۴) در متون دینی بارها به آدمی توصیه شده است که از تخلق به این رذیله اخلاقی پرهیز نموده

و فروتنی پیشه کند تا به کمال و تعالی دست یابد. کسانی که خود را برتر می‌پندارند، در واقع، در برابر حق تعالی قیام کرده‌اند و خویش را با او هم‌سنگ برشمرده‌اند. از این رو، مورد خشم و نفرین الهی قرار می‌گیرند و در دو سرا مطرود و ملعون می‌شوند. غرور عاملی برای بروز رذیله‌های دیگر است. «[منشأ] طغیان، سرکشی، سرپیچی، زیاده‌روی در کفر و ظلم و فساد و معاصی ... کبر و نخوت و بزرگ‌منشی است». (علوی، ۱۳۸۷: ۵۸) به این اعتبار، دوری‌گزیدن از آن، امری بایسته و ضروری است.

در کتاب روضه‌العقول، به ویژه حکایت «مناظره دیو گاوپای با مرد دینی»، بارها به این صفت مذموم و پیامدهای آن اشاره شده است. مظهر خودبرتربینی در این حکایت، گاوپای است که رهبری دیوان را برعهده دارد. او خود را عالم و آگاه به همه امور می‌داند و با اینکه از مشاوران شایسته‌ای برخوردار است، ولی در تصمیم‌گیری‌ها از جمله تقابل یا سازش با مرد دینی، خودمدارانه عمل می‌کند و در اثر تفاخرورزی‌های بسیار، از این فرد شکست می‌خورد و نه تنها خود را خوار و خفیف می‌کند، بلکه باعث سرافکنده‌گی و انزوای پیروانش می‌شود. در برابر، مرد دینی نماد و نمودی از فروتنی و تواضع به ویژه در حوزه مسائل علمی و دینی است. پیروزی دانای دینی بر گاوپای به منزله برتری خشوع بر غرور می‌باشد. ملطیوی گفت‌وگوی میان گاوپای و دستوران او را چنین شرح می‌دهد: «گاوپای را این رای مصیب نمود و این تدبیر موافق نیامد و گفت: مخایل من به شمایل علومی موشح است که دینی از حلیت مثل آن عاطل است و از عرفان دقایق آن، عاری. من او را به ذریعت آن مستخف گردانم و سخافت و جهالت او را بر طبق ظهور نهم». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۷۰) غرور علمی در این گفتارها کاملاً مشهود است. پيله‌ای که این دیو دور خود تنیده بود، باعث شکست او از مرد دینی گردید. «غرور علمی، آفت خطرناکی است که همواره جویندگان علم را تهدید کرده و سرچشمه مفاسد فراوانی در جهان گشته است». (اسماعیلی یزدی، ۱۳۸۵: ۵۰۱) ملطیوی قصد دارد این موضوع را بازتاب دهد تا به بخشی از مخاطبان خود - که دستی بر علم و دانش دارند - تلنگری بزند

و به آن‌ها هشدار دهد که به واسطه بهره‌اندکی که از علوم گوناگون دارند، خود را دانای کل تصور نکنند. بی‌تردید، چیرگی این فکر، مایه نابودی افراد خواهد بود. چنان‌که در حکایت می‌خوانیم وقتی دیو گاوپای بر آن می‌شود تا مناظره‌ای با مرد دینی ترتیب دهد، فرستاده خود را نزد او می‌فرستد. گاوپای به فرستاده می‌گوید که او را چنین معرفی کند: «چون بدو رسیدی او را بگویی که شاه می‌گوید: کمال سطوت و قوت من ظاهر است و شمول کفایت و درایت من معلوم. و اقطار زمین و اطراف آفاق از تنکیل خدم و تعظیم بندگان ما مضطرب. هر زاهد که بوده است، او را مکبول نوایب و مخذول شوایب گردانیده‌ایم و از حث آثار و جلای وجود او خاطر را ترفیه داده و مردم را به مطاوعت و متابعت خویش آورده [است]». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۸۱-۱۸۰) البته، این نگاه برتری‌جویانه راه به جایی نمی‌برد و گاوپای در مناظره علمی مغلوب می‌شود. در بخش‌های دیگر حکایت، مرد دینی، فروتنی را بهترین روش و سلوک رفتار برمی‌شمرد و انسانی را که از خودبینی‌ها دور شده باشد، قوی‌ترین می‌خواند: «دیو [به مرد دینی] گفت: بهترین سیرت کدام است؟ ... دینی گفت: بهترین سیرت ... تخاضع و تقزز است». (همان: ۱۸۶) و «دیو [به مرد دینی] گفت: کدام مرد قوی‌تر؟ دینی گفت: آنکه تارک منیت باشد». (همان: ۱۸۷) افزون بر این، ملطیوی از زبان مرد دینی بیان می‌دارد که کبر و غرور، یکی از عوامل اندوه‌زایی در انسان‌ها است. بنابراین، باید از آن دوری جست: «دیو [به مرد دینی] گفت: کدام چیز مردم را متالم دارد؟ دینی گفت: ... کبر». (همان: ۱۸۹-۱۸۸)

ب) نیکوسخنی

ملطیوی باور دارد که بر زبان آوردن سخن نیکو راهی برای تحت تأثیر قرار دادن دیگران است. به این معنی که وقتی آدمی در ارتباط با دیگری دچار تنگنا می‌شود، می‌تواند با بیانی نیکو، فرد مقابل را به صلح و سازش وادارد و گفتمان تهاجمی او را به گفتمانی دوستانه بدل کند. او در تأیید کلام خود، از تمثیلی استفاده می‌کند و می‌گوید که همه آدمی‌ها در برابر آهن پولاد بی‌ارج هستند و خمیده می‌شوند. به این ترتیب، سخن

سنجیده هم، دل شنودگان را مسخر می‌کند و معادلات را به سود گوینده سخن رقم می‌زند. در این رابطه می‌توان به شاعران استناد جست که با طرز بیان خود، نمودهای جدیدی از شخصیت افراد را پدیدار می‌سازند و برای مثال، بخیل را سخی و بزدل را دلیر می‌کنند: «نهاد بشریت بر آن است که هرچه دیگری ایراد کند، در آن دیگر مؤثر شود. خاصه که به نظم نیکو و عبارت عذب و الفاظ بدیع و معانی غریب تلفیق رود. همچنان که آهن پولاد که از غایت جودت، دیگر آهن‌ها را ببرد، سخن منقح و لفظ مهذب و لهجت لطیف و ایراد موزون دل‌های مستمعان را محط و لا و مناط هوای قایل سازد. نبینی که شاعر از اطرا و اغرا بخیل را سخی و جبان را شجاع گرداند؟!». (همان: ۱۶۹) ملطیوی در بخش دیگری از حکایت، نیکوسخنی را یکی از نشانه‌های انسانیت برمی‌شمرد و می‌گوید کسی که متخلق به چنین صفتی باشد، قادر به اداره امور مختلف و تشخیص خوب از بد خواهد بود: «اسم مردی بر آن اطلاق شود که رتق از فتق داند و یسر از بسر شناسد و معانی را به عبارت مهذب و بلاغت مستعذب به اسماع رساند». (همان: ۱۸۴)

ج) زهدگرایی و پرهیزگاری

کسانی که زهد می‌ورزند، در واقع خود را از آلودگی‌های عالم ناسوت می‌رهانند و به نفسی مزکی و محلی دست می‌یابند. وقتی نفس سرکش، منکوب آدمی شود، زمینه‌های رشد و تعالی شخصیتی و معرفتی فراهم می‌گردد. از این رو، زهدورزی امری پسندیده است. در روضه‌العقول نیز، بر زهدورزی به مثابه یک ارزش تأکید شده و زاهد فردی ارجمند دانسته شده است. به طوری که وقتی دیوان قصد معرفی مرد دینی را دارند، در توصیف او می‌گویند: «این زاهد عابد از روی زهد و ظلف و از سر دیانت و عفاف، خلائق را مرید خویش گردانید و رقیع و قریع را سغبه خویش کرد». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۶۶) در برابر، کسانی که از حوزه دین‌داری خارج شده‌اند و وجود خود را از ورع محروم ساخته‌اند، انسان‌هایی حریص معرفی شده‌اند: «دیو [به مرد دینی] گفت: کدام

مردم حریص‌تر؟ دینی گفت: آنکه از حلیت تدین عاری و از زیور ورع عاطل باشد». (همان: ۱۸۷) در نهایت، ملطیوی بیان می‌دارد که برای رسیدن به شکوفایی و رشد حقیقی، باید زهدورزی را به عنوان پیشه، سیرت و سلوک برگزید. البته، او زهدات را با قید متابعت از فضیلت ذکر می‌کند و می‌گوید: «دیو [به مرد دینی] گفت: متاع زهدات بهتر یا زهدات تابع فضیلت؟ دینی گفت: این هر دو چون روح و جسم‌اند، به مجاورت یکدیگر مفید باشند». (همان: ۱۸۸)

د) خدامحوری و توکل به حق تعالی

انسان موجودی ضعیف است و برای رسیدن به رشد و کمال حقیقی نیاز به حمایت‌های نیرویی برتر دارد که آن نیرو، خداوند است. بر اساس این پیش‌انگاره، آدمی در بحران‌های زندگی، به خداوند متوسل می‌شود و به او توکل می‌کند و حق تعالی را محور حیات خویش قرار می‌دهد. این ویژگی در انسان‌های زاهد مسلک و دین‌مدار نمود، شدت و حدت بیشتری دارد. در روضه‌العقول، مؤلف بیان می‌کند که زاهد به واسطه دست‌گیری‌های خداوند و توکل به او، بر دیوان چیره شده و با علم الهی‌اش، دشمنان بشریت را شکست داده و خوار و مضمحل کرده است: «هر چند ایزد تعالی تمامت فضیلت به هیچ مخلوق مبذول نداشت، ما را از رأفت و رحمت ایزد تعالی آن قدر درایت میسر است که به جواب مسأله‌های شما استبداد نماییم». (همان: ۱۸۱) مرد دینی، ارزشمندترین نوع فضیلت را معرفت بالله و اعتقاد به یگانگی خداوند می‌شمارد؛ زیرا این فضیلت عامل پیدایی نیکویی‌های دیگر خواهد بود. آدمی تا زمانی که به این درک نرسد که منشأ همه‌چیز از خداوند است، قادر به درک و دریافت منش‌های پسندیده دیگر نیست. البته، ملطیوی عقیده دارد که شناخت خداوند اگر در سایه براهین و حجت‌های منطقی انجام شود، قابل تأمل خواهد بود: «نفیس‌ترین فضیلت، معرفت وحدانیت باری است به برهان ساطع و حجت قاطع». (همان: ۱۸۶)

در گفت‌وگویی که میان مرد دینی و دیو گاوپای انجام می‌شود، مرد دینی بر این نکته تأکید می‌کند که شناخت خداوند تنها از روی اخلاص امکان‌پذیر است. اگر آدمی درون خود را از پلشتی‌ها و دوگانگی‌ها پاک کند، عبادت‌های او اثربخش می‌شود و نمودهای مطلوب آن را در زندگی می‌بیند: «دینی [به دیو گاوپای] گفت: چون به واسطه حزم نظر کردیم، عنایت او دیدیم که جهت عبودیت ما را از عدم به عالم آورد، دانستیم که چون از سرِ اخلاص ابتغای مرضات او را استبداد نماییم، عبودیت ما را اثری شامل باشد». (همان: ۱۹۲)

ه) قناعت‌ورزیدن

انسان تا زمانی که در فکر تأمین و رفع نیازهای اولیه زیستی خود باشد، نمی‌تواند به نیازهای اصلی و ثانویه خود که عمدتاً معرفتی و شناختی هستند، بیندیشد و راهی برای اقناع این نیازها پیدا کند. به این اعتبار، «بی‌نیازی و قانع بودن به عنوان سرمایه‌هایی که فرد و جامعه از آن برخوردار است، نه تنها از نظر تأمین نیازهای جسمی انسان مطرح است، بلکه نیاز تأثیری بسیار منفی بر سلامت روانی و اجتماعی و حتی معنوی انسان می‌گذارد». (کریمی، ۱۳۸۷: ۱۳۷) تا زمانی که آدمی در بند نیازهای این جهانی باشد، گویی حجابی از عالم ماده را در برابر دیدگان بینش‌ورز خود پدید آورده است. دیواری که مانع دیدن حقایق می‌شود و آدمی را از درک و فهم شناخت راستین بازمی‌دارد. در برابر، انسانی که خود را از این نیازها مبرا کرده و به آن وقعی نمی‌نهد، با خیالی آسوده و گامی استوار، حجاب‌ها را می‌درد و پیش می‌رود. قناعت‌ورزیدن و بسندگی به عنوان صفات برجسته انسان‌های شکوفا و کمال‌یافته، در حکایت گاوپای و مرد دینی منعکس شده است. او باور دارد که نفس قانع، بهترین دوستی است که آدمی می‌تواند از آن بهره‌مند شود: «بهترین احباب، خاطر زیرک و نفس قانع [باشد]». (ملطیوی، ۱۳۸۳: ۱۸۶) افزون بر این، برترین سیرت‌ها، قناعت کردن دانسته شده است: «دینی [به دیو گاوپای] گفت: بهترین سیرت قناعت ... است». (همان: ۱۸۶) از دید ملطیوی، مردی که قانع باشد،

مستغنی حقیقی است؛ زیرا به کسی نیازمند نیست و خودبستگی دارد: «دیو [به مرد دینی] گفت: کدام مرد مستغنی‌تر؟ دینی گفت: آنکه قانع‌تر». (همان: ۱۸۷) در برابر، کسانی که طمع کار هستند و به حق خود قانع نیستند، همواره دردمند و اندوهناک به نظر می‌رسند: «دیو [به مرد دینی] گفت: کدام چیز مردم را متالم دارد؟ دینی گفت: طمع». (همان: ۱۸۸-۱۸۹) مؤلف روضه‌العقول، عامل اصلی فقر و ناداری را اسراف و دورشدن از آن را ترک تذبذیر و قناعت به داشته‌های خود می‌داند: «دیو [به مرد دینی] گفت: سبب فقر چیست و تدارک آن چه؟ دینی گفت: ... از اسراف، اما علاج فاقه ... ترک تقصیر و تذبذیر [بود]». (همان: ۱۹۰)

و) اهمیت راست‌گویی و راست‌کرداری

دروغ در همه فرهنگ‌های دینی و غیردینی بشری تقبیح شده و در عوض، عمل به راست‌کرداری و راست‌گویی، امری مطلوب دانسته شده است. در روضه‌العقول، مؤلف به این صفت اشاره کرده و از زبان بزرگ‌مهر، آن را عاملی برای محبوبیت نزد مردم برشمرده است. از دید وزیر مدبر انوشیروان ساسانی که به عنوان نمود و نمادی از انسان آرمانی و خودشکوفای شناخته می‌شود، چند عامل در مقبول‌القول شدن آدمی اثر دارد که از جمله آن‌ها سخن راست بر زبان آوردن است: «هر بامداد بزرجمهر به حضرت شاه آمدی و او را گفتی: ... راست‌گوی باش تا مقبول‌القول شوی». (همان: ۱۷۸) او در ادامه بیان می‌دارد که به گاه رستاخیز و در روز بازپسین، تنها گروهی که از داوری الهی ترسی در دل ندارند و رستگاران حقیقی محسوب می‌شوند، راست‌گویان هستند. این توصیف، ارزش و اعتبار صداقت را در منظومه فکری مؤلف مشخص می‌کند.

راست‌کاری پیشه کن کاندرا مصاف رستخیز

نیستند از ترس حق، جز راست‌کاران، رستگار

(همان: ۱۸۳)

الف) نکوهش گرایش به هوی و هوس

پیروی از هوی و هوس یکی از اصلی‌ترین عامل‌های انحراف آدمی دانسته شده است. از این‌رو، در نحله‌های گوناگون فکری به دوری گزیدن از آن اشاره و تأکید شده است. «در اصطلاح، [هوی و هوس]، تمایل نفس است به کسب لذت از شهوات از طریق غیر داعیه شرع ... و هواها بر جمله دو قسم است: یکی هوای لذت و شهوت و دیگر، هوای جاه خلق و ریاست ... پس آن را که کل حرکت هوی باشد و به مشایعت آن، وی را رضا باشد، دور باشد از حق». (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۱۰: ۲۷۰-۲۶۹) بنابراین، تا زمانی که آدمی در بند خواهش‌های نفسانی باشد، قادر به کسب شناختی دقیق از خود نیست و وجودش را گرفتار مسائل سطحی و ظاهری می‌کند. در مرزبان‌نامه، مرد دینی خطاب به دیو گاوپای می‌گوید که اگر آدمی به عنوان اشرف مخلوقات، در پی تأمین خواسته‌های برآمده از هواجس خویش باشد، راه به جایی نمی‌برد و شخصیت و هویتی اهریمنی پیدا می‌کند و از اصل انسانی‌اش دور می‌شود: «آفریدگار با آنک از جمله جواهر حیوانات، جوهر آدمی را مظهره‌تر آفریده‌ست ... ولیکن چون از پی هوی قدمی فرانهند، اسیر ما دیوان شوند و مسخر و مقهور ما گردند». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۴)

ب) ممکن‌الخطا بودن حواس آدمی

اگرچه حواس پنج‌گانه آدمی در رسیدن آدمی به شناخت و آگاهی از محیط اثر قابل توجهی دارند، ولی تکیه صرف بر قابلیت‌های این حواس، امری نادرست است. وراوینی با ذکر داستانی تمثیلی، این موضوع را تبیین کرده است. او به ماجرای فردی اشاره می‌کند که پسری احوال دارد. از پسر می‌خواهد که شیشه شراب را برای مهمان بیاورد، ولی پسر دو شیشه می‌بیند. در این سردرگمی، سعی می‌کند یکی از شیشه‌ها را بشکند تا دیگری را بیاورد، ولی در واقع، شیشه اصلی را می‌شکند و کار تباہ می‌شود. در این حکایت که

مولوی هم آن را به گونه‌ای دیگر بیان کرده، اعتماد صرف و مطلق به حواس آدمی نفی و نقد شده است: «پسر را گفت: از دوگانه یکی را بشکن و دیگر بیار. پسر به حکم اشارت پدر سنگی بر شیشه زد، بشکست. چون دیگری نیافت، خائب و خاسر باز آمد و حکایت حال بازگفت. مهمان را معلوم شد که آن خلل در بصر پسر بود نه در نظر پدر. این فسانه از بهر آن گفتم تا بدانی که حاسه بصر با آنک در ادراک اعیان اشیا سلیم‌تر حواس‌ست از مواقع غلط ایمن نیست». (همان: ۲۳۴)

ج) نکوهش تقدیرگرایی و تسلیم بودن

باور به تقدیر و جبرگرایی ریشه‌ای طولانی در فرهنگ ایرانیان دارد. این مقوله از زمانی که حکومت اموی در تمدن اسلامی سربرآورد، فراگیر شد و به اصلی مهم بدل گردید که البته، ریشه در مسائل سیاسی داشت. «بر اساس شواهد تاریخی، مسأله قضا و قدر در زمان بنی‌امیه دست‌آویز محکمی برای سیاست‌مداران در جهت توجیه حکومت سفاک اموی بوده است. طرفداران حکومت در برابر شورش و شکایت مردم علیه خون‌ریزی‌های مفرط امویان، آن را حواله به تقدیر می‌کردند و مردم را با این استدلال که آنچه می‌شود، مقدر و مرضی خداست و نباید هیچ دم زد، ساکت و خاموش می‌کردند».

(رزمجو، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۱۹)

این سیاست‌ها در دوران عباسی هم، ادامه پیدا کرد و به عنوان یک ایدئولوژی در جوامع اسلامی نهادینه شد و به متون ادبی هم راه پیدا کرد. با این حال، در مرزبان‌نامه، از این اصل پیروی نشده و وراوینی نگاهی ضد جبرگرایی و تقدیرباوری ارائه داده است. از دید نویسنده، این طرز تلقی از زندگی، ناصواب و غلط است؛ زیرا هر اندازه آدمی در ارتباط با حوادثی که تجربه می‌کند، سست و بی‌کنش عمل کند، زیان بیشتری می‌بیند. او اعتقاد به جبر را یکی از نشانه‌های بی‌خردی و جهال می‌داند و از زبان شخصیت‌های داستان بیان می‌کند: «به هیچ وجه دست از سگالش بازداشتن و بند تعطیل و تسویف بر دست و پای قدرت و ارادت نهادن صواب نیست؛ زیرا که چون بخت او قوی حال شد

و تو نیز از قصد او تقاعد نمایی، مدد قوت او کرده باشی و در ضعف خویش افزوده و مرد دانا هرچند که دولت را مساعد دشمن بیند، از کوشش در مقاومت به قدر وسع خویش کم نکند و آن قدر که از قدرت خویش باقی بیند، در حفظ و بقای آن کوشد». (وراوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۴)

۳. نتیجه‌گیری

در این پژوهش، با عنایت به حکایت کهن «مرد دینی و دیو گاوپای»، آموزه‌های تعلیمی تبیین‌شده در روایت محمد غازی ملطیوی (مؤلف روضه‌العقول) و سعدالدین وراوینی (مؤلف مرزبان‌نامه)، بازخوانی، تحلیل و مقایسه شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دو نویسنده بیش از همه بر آموزه‌های «خردورزی و علم‌آموزی» و «نکوهش دنیا و دنیاستیزی» تأکید کرده‌اند. همچنین، ملطیوی به مسائلی چون: «نکوهش غرور و خودبرتربینی؛ نیکوسخنی؛ زهدگرایی و پرهیزگاری؛ خدامحوری و توکل به حق تعالی؛ قناعت‌ورزیدن و اهمیت راست‌گویی و راست‌کرداری» اشاره کرده و وراوینی هم، از اندرزهایی چون: «نکوهش گرایش به هوی و هوس؛ ممکن‌الخطا بودن حواس آدمی و نکوهش تقدیرگرایی و تسلیم بودن» سخن گفته است. دو نویسنده در ساختار کلی حکایت، یکسان عمل کرده‌اند، ولی در حکایت‌های فرعی، تفاوت‌هایی میان شیوه روایت‌گری ملطیوی و وراوینی وجود دارد. تنوع حکایت‌های تمثیلی فرعی در روضه‌العقول بیشتر از مرزبان‌نامه است و ملطیوی موفق به خلق شخصیت‌ها و ماجراهایی شده است که در اثر وراوینی دیده نمی‌شوند. این ویژگی بر حجم انعکاس اخلاقیات در روضه‌العقول افزوده است. نکته دیگر آنکه، ملطیوی و وراوینی در پایان حکایت خود بیان می‌دارند که دیو گاوپای در مناظره با مرد دینی شکست می‌خورد و به همراه دیوان دیگر، به درون غارها و زیر زمین می‌گریزد. این تصویرسازی تمثیلی برای بازنمایی این موضوع تعلیمی است که علم و آگاهی بر

جهل و نادانی برتری دارد و در نهایت، نیروهای اهورایی با تکیه بر آموزه‌های اندرزی مبتنی بر خردگرایی و دانش‌اندوزی بر نیروهای اهریمنی مسلط می‌شوند. بنابراین، در لایه ثانویه این حکایت، نوعی تقابل دینی و تضاد ایدئولوژیک مشاهده می‌شود که بن‌مایه و بستری اندرزی دارد.

منابع و مآخذ

الف) کتاب‌ها

- ۱- اسماعیلی یزدی، عباس، (۱۳۸۵)، فرهنگ اخلاق، قم: جمکران.
- ۲- انوشه، حسن، (۱۳۸۰)، دانش‌نامه ادب فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد.
- ۳- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- رزمجو، حسین، (۱۳۶۹)، شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۵- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۳)، انواع ادبی، چاپ دوم، تهران: فردوس.
- ۶- علوی، حمیدرضا، (۱۳۸۷)، تجلی تعلیم و تربیت در ادب فارسی (تحلیل دیدگاه‌های تربیتی شعرای فارسی)، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- ۷- کاشانی، محسن، (۱۳۷۹)، راه روشن، ترجمه عبدالعلی صاحبی، ج ۶، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۸- کرمی، خدابخش، (۱۳۸۷)، مؤلفه‌های سلامتی و بهداشت در ادب منظوم فارسی، تهران: زیتون سبز.
- ۹- گوهرین، صادق، (۱۳۸۸)، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱۰، تهران: زوار.
- ۱۰- محجوب، محمدجعفر، (بی‌تا)، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران: فردوس.

۱۱- ملطیوی، محمد غازی، (۱۳۸۳)، *روضه العقول*، به تصحیح و تحشیه محمد

روشن و ابوالقاسم جلیل پور، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۲- وراوینی، سعدالدین، (۱۳۸۹)، *مرزبان نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ

پانزدهم، تهران: صفی علی شاه.

ب) مقالات

۱۳- ترک دلانی، صفورا و رحیمی رکنی، مانده، (۱۳۹۶)، «پردازش شخصیت و

درون مایه اخلاقی در دو اثر مرزبان نامه سعدالدین وراوینی و فابل های ژان دو لافونتن»،

مجله فنون ادبی، سال ۹، شماره ۱۸، صص ۱۴۰-۱۳۱.

۱۴- شجاعی زند، علیرضا، (۱۳۹۲)، «دین و دنیا؛ بررسی نگرش های متفاوت ادیان

به دنیا»، *فصل نامه اندیشه دینی*، دوره ۱۳، شماره ۱، صص ۱۱۸-۸۵.

۱۵- نظری، جلیل، (۱۳۸۰)، «ویژگی های سبکی روضه العقول»، *مجله دانشکده*

ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره ۲، شماره های ۲۵-۲۴، صص ۱۵۶-۱۳۵.